

سرمدختی و واقع بینی در داستانهای

خیالی آمریکا

بقلم پری میلر (۱) استاد ادبیات آمریکادرهاروارد.

نفوذ و تاثیر ادبیات آمریکا در بیست سال اخیر رو به فزونی گذارده است. پرچمداران این ادبیات که وسیله نفوذ و شناسائی آن قرار گرفته اند نویسندگانی مانند یوجین اونیل - تورنتون - ویلدر - تنسی ویلیامز اتر میلر و خصوصاً دسته کوچکی از داستانسرایان همچون ارنست همینگوی - دس پاسوس اشتین بک - فلکنر - لوئیز کالدول و فارل هستند. (۲) نفوذ آنان در تاریخ فکری و فرهنگی اروپای قرن بیستم آنچنان قطعی و غیر قابل تردید است که نفوذ فیلسوفان در قرن نوزدهم و رومانستیک های آلمان در اوایل قرن نوزدهم و یا تاثیر تورگنوف و چخوف در سالهای اخیر همان قرن.

نقش فکری و اثر این نویسندگان را میتوان با سهولت احساس نمود. ژان پل سارتر عقیده دارد بر خورد فکری فرانسه با دس پاسوس و همینگوی و فلکنر انقلابی بوجود آورده است که با آنچه از برخورد با جویس (۳) نتیجه شد شباهت دارد. اما عمیق ترین اثر داستانهای آمریکائی را در میان خوانندگان فراوان آن میتوان پیدا کرد نه در میان ادبا.

در سالهای قبل از این چنین تصور میرفت که ادبیات آمریکائی هر اندازه زننده و موثر باشد برای اروپا چیز تازه ای نیست و کمتر اثر میگذارد. بیت (Babbit) و کوچه اصلی (Main Street) لوئیز که مستقیماً از یک بحران آمریکا ناشی گردید آنقدر مطالب و اشارات و رنگهای محلی دارد که هرگز تصور نمیرفت برای قاره از موزه ها کلیساهای مجلل و زینا کافه ها و مباحثه و مجادله بر سر مکتب های ادبی متنوع جالب باشد و مورد توجه قرار

گیرد. اما چه اشتباهی. بنظر میرسد جائزه نوبل که در ۱۹۳۰ به لوئیز داده شد زیاد تر يك تعارف دیپلماتيك بود تا نشانه از تفاهم نبوغ. اما امروز و خصوصاً پس از جنگ که داستانها و نوشتههای آمریکاهمراه با سر بازان آمریکا بهر گوشه از دنیا راه یافته است لوئیز و همکاران او شنوندگان و خوانندگان بیشماری در هر ناحیه پیدا کرده اند و آثار نویسندگان آمریکا را مردم مختلفی مورد مطالعه قرار میدهند. اما در همان حال يك سوال خود بخود مطرح میشود و آن اینست که آیا همه این داستانها (نوول) با تصاویر و صحنههای رنگ آمیزی شده و بدون پرده پوشی که از تمدن آمریکا مجسم می کنند و داستانهای دیگری که سر سنجی و واقع بینی آنها محسوس است ملت آمریکا را بدیگران می شناساند؟

داستانها و کارهای نویسندگانی خواننده زیادی پیدا کرده است. مردمی که این کتابها را میخوانند شاید تنها به صراحت مطالب و زنده بودن موضوعات آن توجه نداشته باشند. شاید آنها میخواهند بدانند غول بزرگ دیگری که از آن طرف اقیانوس قد برافراشته است و باغول اروپائی زیر گوش آنها هم چشمی و رقابت میکند چگونه است. مردمش چطور زندگی میکنند و در داخل آن سرزمین چه میگردد.

تردید نیست نویسندگان و داستانسران آمریکائی که زیاد تر مورد توجه اند و خواننده دارند آنهایی هستند که بر سر سنجی و خشونت شناخته شده اند: داس پاسوس. همینگوی فولکنر. اشتاین بک. کالدول. فارل البته دسته دیگری از نویسندگان آمریکائی با این عده همکاری میکنند که آدموندیکسن (منقد) آنها را «بچه های اطلاق عقب» مینامد.

کارهای نویسندگان دیگر نیز دنبال داستانهای همینگوی و فولکنر و اشتاین بک راه خود را بکتابفروشیها باز کرده اند. شروود اندرسن از نویسندگانی است که هنوز کاملاً شناخته نشده اما کتابفروشیهای اروپائی کارهای او را در گوشه قفسه های خود نگاه داشته اند. در این چیز زیادتر از يك اسم محسوب میشود. اسکات فیتز جرال د گمنام است. توماس ولف را فقط آلمانیها میشناسند و شاید طولانی بودن داستانهایش او را از همینگوی عقب انداخته.

از طرف دیگر اروپائیهای اهل مطالعه زیادتر با نویسندگان رئالیست آشنائی پیدا کرده اند. ولی خواننده غیر آمریکائی را جنبه های غربی نویسندگان آمریکائی جلب نمی کند و او زیادتر به جنبه های آمریکائی

کارهای داستانی سرایان میپردازد مردم دنیا دنبال نوشته‌هایی میروند که جامعه امریکائی را با آنها بشناساند و گزارش قابل اعتمادی از تمدن آمریکا تحویل بدهد. یک شخص خیالی از اندره ژید میپرسد: آیا داستانهای خیالی آمریکا با شهرها و دشت‌های خود طعم جهنم را در مذاق آدمی بوجود نمی‌آورد؟ اندره ژید پاسخ میدهد. یک کلمه آنها را هم باور نکنید. هر نویسنده کوشیده است آنچه ادراک می‌کرده مجسم کند. اما در همان حال ژان سیمون بما میگوید فرانسویان را نباید ملامت کرد زیرا کنجکاوی پر حرارت آنها و اینکه فوراً باین داستانها می‌چسبند نشان میدهد که نویسنده آمریکائی امیدهای فرانسه را مجسم می‌سازد.

اما خواننده عادی از این مباحث دور است او کتاب همینگوی یا اشتاین بک را میخواند و تحت تاثیر قرار می‌گیرد. او تاثیر و نقش آمریکا را روی آینده اروپا احساس می‌کند و یا مورد سنجش قرار میدهد این نوشته‌ها حمله مستقیمی بر روش زندگی آمریکائی است. اگر «کوچه اصلی» یک تراژدی آمریکائی نباشد و اگر خوشه‌های خشم گزارش واقع بینانه از نحوه کار و نتایج سیستم اقتصادی آمریکا نیست پس چیست؟

برای پاسخ باین سؤال و تشریح نظری که ژید بآن شخص میدهد باید روحیه و اخلاق آمریکائی را بدستی شناخت وقتی این مطلب را حل کنیم داستانهای آمریکائی برای خود آمریکائیهام قابل فهم میگردد. مسئله اینست که امتیازی روشن و مشخص بین نویسندگان رئالیست و دسته دیگری که بمکتب تند و خشونت تعلق دارند وجود دارد نویسندگان این مکتب تصاویر دقیقی از آمریکا نقاشی نمی‌کنند کارهای آنها تصویری است. آنها را باید همانطور که هستند شناخت و اروپائیهام را نیز در شناسائی آنان کمک کرد. من سعی و کوشش زیادی بکار بردم که فولکنر را آنطور که هست معرفی کنم.

بعضی یک اتیکت «کتابهای درسی» روی کارهای فولکنر زده اند عده او را یک جنوبی میدانند که طرفدار نواحی جنوب است. در حالی که مطالب کتابهایش را اتفاقاً از جنوب گرفته است و کارهایش را نباید نظیر نوشته‌های دوده و پرونس دانست عاملی که باین تصورات و تصاویر نادرست کمک می‌نماید اینست که داستانهای آمریکائی و نوشته‌های نویسندگان سرسخت و تند این سرزمین زیادتر از فیلمهای هالیوود در فکر مردم رسوخ میکنند هر روز هزاران نفر

صف می کشند تا هولیود و عشوه گری دخترهای آنرا تماشا کنند اما داستانها را میلیونها خواننده با صبر و متانت میخوانند و در سکر آن غوطه میخورند روشنفکران متاسفند که فیلمهای هالیوود فقط يك رژيم راحت طلبی را مجسم میکند اما داستانهای خیالی در محافل و مجامع مردم نفوذ میکند و بدریافت جایزه نائل میگردد زیرا مخالف فیلمها و محصولات هالیوود است فرهنگی که ادبیات را شاخصی از تمدن شناخته است فولکنر را برای دریافت جایزه نوبل دعوت مینماید و هنگامیکه فولکنر اعلام میدارد « بشر باقی خواهد ماند زیرا از ماده زیاده تر است » با دقت بسخن او گوش میدهد.

داستانهای تند آمریکائی دارای تاثیری است که خواننده آنرا درک می کند ولی از توضیحش عاجز است خواننده عادی برای رئالیست ها احترام قائل است اما احساس او را نویسندگان تند و سر سخت اقتناع می کنند و بهمین جهت از خودش میپرسد آیا فساد و تجزیه تدریجی هارتزودو Hurtswood در ایزریا بتدال و سادگی « کوچه اصلی » لوئیز و یا هجرت اشتاین بك با جودز Joads راست است؟ هر کس گوشش دارد پاسخی به این سؤالها بدهد. اما تلاش من بآنجا کشید که بین دو آمریکافرق و امتیاز قائل شوم. آمریکای اول با همان شرایط و دید و اوضاع احوال متعلق به اروپائیان شناخته میگردد. اما دومی آنقدر عجیب و غریب و بیگانه است که گوئی بيك فرهنگ و تمدن دیگری تعلق دارد. این مسئله عجیب نیست زیرا آمریکای اول چیزی است که از اروپا وارد شده است و هنوز هم هست ولی دومی در اصل اروپائی نیست و محصول خصوصی قاره آمریکاست. چیزی که مشکل بنظر میآید اینست که خطی که ایندو را از هم جدا میکند خوب بشناسیم. شناسائی آمریکای اول دشوار نیست زیرا نه فقط مردم آن آمریکاهل دنیای قدیم اند بلکه افکار و عقاید خود را نیز از آن اقتباس کرده اند. دارای تاریخی است نظیر تاریخ اروپا و رشد فکری یکسان و مشابه. يك قاره خالی بتدریج از مردم اروپائی و مفاهیم اروپائی پر میشود کالونیزم در قرن هفدهم بآن سر زمین قدم میگذاورد فیزیک نیوتن و فلسفه لوك در قرن هیجدهم. در قرن نوزدهم پرستش رمانتیک طبیعت داروینیزم و جامعه شناسی اسپنسر و ناتوردالیسم. و سپس روانشناسی فروید اصول اقتصادی کینز و اگزستانسیالیزم. از این نقطه نظر عامل آمریکائی عبارتست از آنچه هوش و ذکاوت بومی با این مواد تهیه کرده است. باین ترتیب « آمریکانیزم » جفرسن بآنجا میرسد

که در مطالعه لوک جستجوی خوشبختی و جای اموال را میگیرد و نبوغ امرسون
فلسفه رمانتیک طبیعت را با اعتماد بنفس بدل میسازد جیمز فنیمور کوپر، اسکات
آمریکائی است و یلیام جیمز نظیر بر گسون است و در ایزرا انعکاسی از امیل زولا -
در اروپا و دنیا باین آمریکا احترام میگذارند آمریکائیهای که افتخار و
پیشرفت فکری و هنری خود را فقط در حدود این مسائل و کیفیات شناخته اند
اروپا را ناراحت و آشفته نمی کنند اینها همان چیزهایی هستند که آمریکائی
خوب نامیده میشوند اینها در مقابل مجسمه های فرهنگی متاثر میشوند و شاید خود را
هنوز از اهالی مستعمرات میدانند. دنیای دانش و فرهنگ اروپائی امرسون
و کوپر را میستایند و عقیده دارد اگر یکی از این آمریکائیهای خوب در
اروپا بماند نه فقط تراکم فوق العاده گنجینه ها را احساس خواهد نمود
بلکه پیچیدگی و اشکال مسائل اروپائی را نیز مورد قبول قرار خواهد داد!
ولی آیا از نیست همینگوی نیز يك آمریکائی خوب است؟ آیا
اسکات فیتز جرال خوب بود؟ آیا ایده «آمریکای زائیده شده از اروپا»
با کارهای فولکنر ارتباطی دارد؟

آدم میتواند داستان ادبیات آمریکا را جور دیگری بیان کند.
جوری که هیچ ارتباطی با مدل های اروپائی ندارد.

بجای استفاده و تقلید از آنچه در تاریخ ادب اروپا بوجود آمده و
فرموله شده است در آمریکا مبالغه ها و افراط کاریهای بزرگ و مسخرگی
وجود دارد. این جادوستانی برای ساختن افسانه ها و اساطیر و وسعت و عظمت
درست کرده اند.

ممکن است تصور کنیم که این عوامل ریشه های عمیقی در زندگی و
سنن اروپائی داشته باشد اما بیان همین امور در آمریکا وارد عوالم خیال
و وهم و خشونت و سرسختی میگردد و اروپا را با مسافت بعیدی پشت سر میگذارد
این آمریکا آمریکای کوپر در «ناتی بمپو» است که دماغش را با آستینش
پاک میکند، دیوی کروکت است که نصف اسب و نصف دیگر نهنگ بود و
درختها را میجوید و يك روز صبح زمستان که از خواب بیدار شد دید که
زمین روی محورش بخ بسته و خورشید در میان کوههای یخی چسبیده
نزدیک بود دنیا آخر شود تصمیم گرفت کاری انجام بدهد این بود که بقطب
شمال خزید و روغن خرسی را که در راه شکار کرد روی محور زمین ریخت
و دنیا از نو بر راه افتاد و در میان اشعه خورشید شروع کرد بچرخیدن! این آمریکا
«موبی دیک» است که توی آب براه خود ادامه میدهد نشاط و آرامش را

حفظ می کند و هیکل مهیب و فکین نیرومندش را از چشمها پنهان میسازد و بالاخره در ادبیات معاصر خرس فولکنراست که «درست سر جای خودش بیحرکت ایستاده بود و همانقدر بزرگ بود که انتظارش را داشت و حتی بزرگتر و زل زل باونگاه میکرد!»

آمریکا را بهر نحو که توصیف و تعریف کنند این داستانها بحد و فور همراه آنست و علیرغم موشکافیها و جزئیاتی که تشریح می کنند واقع بینانه بنظر نمی رسند. این داستانها تنها برای مسائل جنسی یا سرسختی و شدتی که در خود دارند خوانندگان را جذب نمی کنند عوامل دیگری نیز در این جاذبه دخالت دارد. ممکن است هوکسلی، پروست، ژید، یاسارتر از لوتیز همینگوی و فولکنر باهوشتر و زیرک تر باشند اما آنان آن شخصیت (کاراکتر) قهرمانی را که در «همینطور که دراز کشیده میمیرم» دیده میشود بوجود نمی آورند زنده بودن یکی از اجزاء اصلی این داستانهاست اما تمام آن نیست آنچه داستانها انجام میدهند انتقال تجربهها است همان پیام و رمز مخصوص و مختص آمریکا، آن چیزی که خشمناک سرسخت و لجوج است ولی تسلیم نمیشود.

نویسندگان اروپا مانند مالرو میگویند جامعه که در حال زوال است و یا تهدید میشود دیگر نمیتواند با آزادی بسوی آینده گام بردارد و با آن روبرو گردد اینکار را تقدیر انجام خواهد داد.

اما «اماتوریزم» نویسندگان آمریکائی از یک آزادی اساسی نوید میدهد. نویسنده آمریکائی خود را تنها یک نویسنده نمیداند از هنر قطبی نمیسازد که به بحث و پرواز در پیرامون آن بپردازد. او تصمیم میگیرد مانند ماهیگیری که از اعماق دریاها شکار خود را بدست می آورد و بایک کشاورز می سی سی پی زندگی کند و گاهی نیز بر حسب اتفاق یک یا چند کتاب بنویسد. و به همین روش از یک آزادی اساسی نوید بدهد.

برای مدتی اروپائیها آمریکائی را بمیل خود ارزیابی میکردند اما امروز این تردید بوجود آمده است که بین این موجود بی بند و بار و مرکز ابتکاری که مردم اروپا کتابهایش را میخوانند و تقلید می کنند و آنچه فولکنر در استکهلم تاکید کرد «بشر کاری زیادتیر از زنده ماندن و ابقای خود انجام خواهد داد بشر مسلط و حاکم خواهد گردید.» ارتباط و همبستگی پنهانی وجود دارد. این بشر فولکنر یک موجود انتزاعی نیست. مالرو می نویسد

داستانسرایان آمریکائی پیوسته بوسیله يك «انسان واقعی» وسوسه می شوند.

مواد این داستانها پر از رذالت و حشمتناك تنفر آمیز و احساس حیوانی و غیر دوستانه جمعیتهاست اما طرز بیان و تکنیک داستان آزادانه و غنی است ژان سیمون میگوید بیان همینگوی و آن اطمینان ساده که بخودش دارد احساسی شفقت آمیز بآدمی می بخشد. بعضی سئوال می کنند آیا استبداد برای داستانسرایان آمریکائی که به تمدن خود حمله می کنند دلیلی بررسی نی سیزم و یاس آنها نیست؟ اما خودشان جواب میدهند اثر این نوشتهها چیزی دیگر است زیرا همانجا که داستان باشدت و خشونت و یا آرامش آمریکا را بيك محیط وحشت و هراس بدل میسازد بطور اعجاب آمیز امیدی بخواننده القا میگردد و آنجا که میگوید همه چیز نفرت انگیز و هراسناك اثر نوشته و زنده بودن آن محسوس میگردد. آنچه هرگز نباید گفت اینست که آنچه داستانها مورد حمله قرار میدهند وجود ندارد بلکه بعکس آنها کاملاً وجود دارد. ادبیات آمریکا از قدیمترین زمانی که چیزی بنام آمریکائی پیدا شد انتقادی بود. در سال ۱۸۳۷ امرسون گفت روحیه مرد آزاد آمریکا آرام و بیمزه شده است. ثرو Thoreau بمساعی کسانی که میخواستند هم آهنگی و هم شکلی بوجود آورند حمله کرد و جامعه آمریکا رامایوس کننده نامید. هر کس بیت را خوانده باشد پس از ورود بآمریکا بیتها را خواهد شناخت.

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

شاید مجبور شویم آمریکای سومی را هم بشناسیم. این آمریکا نه از سنن بزرگ فکری اروپا ناشی شده است و نه از تجربه بومی. بلکه آمریکای سوم مرکب است از هم آهنگی و شباهت و «استاندار دیزه کردن» و يك نواخت ساختن و ترس و هراس. آمریکای سوم پیوسته راضی و خوشنود است با سوگندهای امانت و بقول لیونل تریلینک «ترس

و وحشت سیاسی از مغز و فکر» خود را بچشم جهانیان میکشد. و همین آمریکاست که تمام خشم و نفرت خیالی داستانها علیه آن انگیخته شده است.

این آمریکا تصور میکند از همان آمریکای اولی ناشی گردیده. و تکامل یافته است. شعارهایی میدهد تا جهانیان اطمینان یابند که سنن دوران رفورم و تهذیب و رمانتیک و داروینیزم را حفظ کرده است. اما در عین حال نمیداند که این ایدهها در زمان خود چه مفاهیمی داشتند و اگر درك میشدند چه ارزشهایی

بوجود می آوردند و امروز چه ارزشی دارند. داستانهای آمریکائی علیه این ظاهر سازیه و شتر مابی ها بر میخیزند و خشم و نفرت شکست ناپذیر فکر آمریکائی را تحریک می کنند تا ارزشهای انسانی را تا کید و تضمین نمایند. و همین داستانهاست که برای اروپائیان نیز مفهوم دارد.

ادبیات آمریکا انتقادی است. این ادبیات همیشه چنان بوده است و مادامکه آمریکائی وجود دارد که رابطه خود را با گذشته حفظ می کند ادبیاتش انتقادی خواهد بود. داستان امروز ادبیات آمریکان نقش بزرگی از این سنت انتقاد و اعتراض را ایفا مینماید و مسئولیت اجتماعی سنگینی را بر دوش خود دارد.

کار اساسی و وظیفه سنگین قدرت آزاد شده نویسندگان اینست که نگذارند آمریکای اولی در آمریکای سوم محو و حل گردد. بنا بر این ادبیات فرصت زیادی برای تفریح و ولگردی در پیش ندارد و ناگزیر است به توهم و خیال دست ببرد و با داستانهای خیالی خود این ابتدال و ظاهر سازی را بکوبد. ناگزیر است با خشونت و سرسختی اعلام نماید بشر تابع مکانیک و ماشین و استانداردیزه کردن و امور خیزیه و بریه نیست و تسلیم نخواهد شد.

چنین ادبیاتی که جنبه انتقادی دارد در جهت آزادی نیز قدم بر خواهد داشت و ناگزیر نه فقط علیه کسانی که میکوشند «این متوسط ماندن» آمریکای سوم را ابدی بسازند مبارزه میکند بلکه علیه بزرگترین دشمن روح بشر یعنی جبره طاق نیز قدر افرآزد و بان حمله برد.

ادبیات آمریکا غیر از زنده بودن چیز دیگری هم در خود دارد زیرا آن تاریخ یک جنگ داخلی است. تاریخ جنگی است که روح بشر علیه دشمنان خود ادامه داد و زنجیرهای بردگی و اسارت را گسیخت.

پایان

۱) Perry miller

۲) Eugene O' Neill, Thornton Wilder, Tennessee Williams, Arthur Miller, Hemingway, Dos Passos, Steinbeck, Faulkner, Lewis, Caldwell, Farrel

۳) Joyce